

دختره و اله به آواز

نامه پنجاه و هفتم

[نامه‌های ژاله اصفهانی]

مسکو - یکم فوریه ۱۹۵۶

رفیق عزیزم اعلامی!

۱۲ سال است ما همدیگر را ندیده‌ایم و در این مدت بقدری حوادث رنگارنگ و طوفانی در زندگی ما رخ داده که اکنون که میخواهم با شما گفتگو کنم نمیدانم از کجا شروع کرده و بکجا ختم کنم. قدر مسلم اینست که هر دوی ما آنقدر عوض شده‌ایم که شاید دیگر شباهتی نداریم بآن دو دختر جوانی که در بانک ملی با هم کار میکردند و با هم میخندیدند و با هم گریه میکردند. وقتی میگویم عوض شده‌ایم منظورم قیافه هایمان نیست. چه این یک امر طبیعی است که گذشت سالها بچه‌ها را جوان میکند و جوانها را پیر. ما عوض شده‌ایم بدین معنی که روحیه و نظریه ما، آرزوها و هدف زندگی ما تغییر کرده، تغییر مثبت و مترقی. اگر ما دیروز آرزو میکردیم از محیط خفقان آوری که مجبورمان میکرد از ساعت ۷ صبح تا ۱۱ شب با هزار گونه تحقیر و فشار کار کنیم، آزاد شویم. امروز این آزادی را نه تنها برای خودمان بلکه برای تمام زنها، برای تمام جوانان و برای کلیه طبقات محروم و عذابکش اجتماع خود آرزو میکنیم و برای عملی کردن این آرزو مسلح میشویم و مبارزه میکنیم.

اعلامی عزیزم! نمیدانی چقدر خوشحالم که پس از سالها جدایی بالاخره ما در یک راه همدیگر را پیدا کردیم. کاش ملیحه پرتو [نشاط] هم با ما بود. او دختر احساساتی و رنج کشیده‌ای بود شنیدم بجستجوی خوشبختی بآمریکا رفت ولی نمیدانم آنجا در پی این شبیح موهوم زیر چرخهای انسان کش

۲

ارتجاع خرد شد یا توانست با درک حقایق تلخ آمریکا بایران برگردد و برای آزادی مردم خود از ظلم استعمارگران کاخ سفید دست بمبارزه بزند. اگر شما خبری از او دارید برایم بنویسید.

من از زندگی توأم با مبارزه شما اطلاع دارم و تقریباً همه آن اشعاری را که در مطبوعات بچاپ رسانده‌اید خوانده‌ام. ولی نمیدانم شما تا چه اندازه از زندگی من مطلعید. پس از مهاجرتم بشوروی، دشمنان گفتند من مرده‌ام و این شایعه سبب شد که خویشان و دوستان من برای من عزاداری کرده سیاه پوشند. (نمیدانم شما شنیدید یا نه) وقتی این خبر بمن رسید بآنها نوشتم که من نه تنها در شوروی نمردم بلکه زنده [تأکید از ژاله اصفهانی است] شدم. من اینجا با داشتن زندگی آزاد و نوین، یکی از مردم خوشبخت در روی زمین هستم.

بهر حال از وقتی آمده‌ام تا کنون تحصیل میکنم. دانشکده ۵ ساله ادبیات را باتمام رسانده و اکنون در قسمت اسپرانتورا در دانشگاه مسکو بتحصیل خود ادامه میدهم. موضوع رساله علمی من «اشعار ملک الشعراء بهار» است. اگر از چاپ دیوان او خبری بدست آورید لطفاً برایم بنویسید.

فعالیت ادبی من هم چندان بد نیست. تا کنون دو کتابم بزبان آذربایجانی ترجمه و چاپ شده و اشعارم نیز مرتباً در تاجیکستان چاپ میشود و بررسی نیز ترجمه‌هایی شده است.

چیز تازه‌ای که دارم بگویم آنستکه در این مدت من دارای دو فرزند شدم (بیژن ۷ ساله و مهرداد ۲ ساله) و اطمینان دارم آنها با شهلای [منظور سهیلا دختر شهناز اعلامی است] زیبای شما آینده بسیار درخشانی خواهند داشت. آری بچه‌های ما در ایران آزاد زندگی خوشبختی خواهند کرد. ما هم جز این آرزویی نداریم.

اعلامی عزیزم! انتظار دارم در نامه مفصلی از احساسات، مبارزات و زندگی خود برایم بنویسید. خیلی میل دارم اشعارتان را به بینم [بینم]. یکی از شعرهای خودمرا به پیوست میفرستم تا شما چندین شعر بفرستید (کاسه جایی رود که باز آرد قدح)

اگر کاری در مسکو داشته باشید بنویسید در انجامش حاضرم. شما و شهلائی عزیزم را محکم میبوسم.

دوست دیرین و رفیق همیشگی شما

ژاله

یکدسته گل

که از کنار خزر تا کرانه کارون
گلی بزرگ و درخشان ز کشور گل و خون
سرود خوانان بچیدند یک گل ابدی
شکوفه‌ای ز گلستان خرم سعدی
گل ز سنگ بچیدند پر بها چو گهر
ز بادهای خروشنده ناشده پرپر
گلی که در چمن ذوق خورد آب هنر
گلی که خنده زده بر شرار اسکندر
که صد بهار صفاهان در اوست نقاشی
نمونه‌وار بچیدند یک گل از کاشی
بکارگاه نظر کرد و ناگهان بشتاب
گلی که از عرق و اشک خورده بودی آب
بروی تافته میدوخت با سر قلاب
گلی چو چهره زیبایش، تازه و شاداب

بر آن شدند جوانان توده ایران
به فستیوال جوانان دهند دسته گلی
ز آستانه کاخ بلند فردوسی،
بنفشه‌ای از خرابات حافظ خوشگوی
ز تخت جمشید آن کاخ باشکوه بزرگ
گلی که دیده هزاران بهار عطرافشان
گلی که خیره بخود کرده چشم دنیا را
گلی چو خوشه پروین شکفته و زیبا
سپس ز گنبد فیروزه فام مسجد شاه
ز ریزه‌کاری و زیبایی و هنرمندی،
ز شوق دخترک مشک‌موی قالی‌باف،
گلی چو شعله آتش ز قالی خود چید
ز نقشهای ظریفی که آن عروس جوان
گرفت با لب پر خنده یک گل میخک

شد آن جوان قلمزن دقیق تر در کار
کنار سنبله‌های طلایی گندم،
بساخت نوگل برجسته از ز نقره خام
نهاد دختر دهقان شکوفه بادام

* * *

جوان کارگر از باغ زندگانی خود،
گلی که شهرت و نام است شاخه و برگش
گلی بچید درخشنده چون گل خورشید
گلی که هر که ببویدش میشود جاوید
گلی ز خون دلیران توده روئیده
گلی که سر زده از خاک افسران شهید
گل مبارزه آری گل مبارزه را
که عصر صلح از آن خیزد و نسیم امید

* * *

بدین طریق جوانان کشور گل و خون
سرود خوانان یکدسته گل فرستادند،
ز باغ میهن خود، از سراسر ایران
به فستیوال جوانان صلح جوی جهان

مسکو ۱۹۵۶

ژاله

نامه پنجاه و هشتم

[نامه ژاله اصفهانی]

مسکو - ۱۵ مارس ۱۹۵۶

دوست بسیار عزیزم اعلامی!

از خواندن نامه پر از احساسات تو خاطرات تلخ و شیرین سپیده دم جوانی
من جان گرفت از آن لذت بردم، متأثر شدم و حالت آرامش و در عین حال
بیقراری مخصوصی در خود حس کردم. چقدر دلم میخواست ترا ببینم. یقین
در نخستین لحظه دیدار هر دو از شوق گریه میگردیم و بعد میخندیدیم و

کمی بعد با نگاه آرام و امیدبخش بصورت هم نگاه کرده و سپس تا دلمان
میخواست با هم حرف میزدیم. اینطور نیست؟
میدانی از چه چیز نامه تو بیش از همه خوشم آمد؟ از اینکه از تعقیب و
شکنجه و حبسهایی که دیده بودی حکایت میکرد یعنی مبارزات و امیدهای
ترا نشان میداد و من هم چیزی جز این نمیخواستم. میدانی این جمله ساده و
بسیار پر معنی تو «سهیلای من شبیه پدرش است» چقدر مرا دگرگون کرد.
بگذار دشمنان پلید ما سهیلای کوچک را از پدر مبارزش جدا کنند. قدر
مسلم این است که آینده درخشان [تأکید شده] از آن سهیلای عزیز و میلیونها
سهیلای دیگر خواهد بود.

اعلامی عزیزم با انتظار شدید میخواهم اشعار ترا بخوانم و عکس تو و سهیلا
را ببینم. من نیز هم عکس و هم شعر برایت خواهم فرستاد. و اما اینکه از
موضوع اشعاری که ترجمه شده است پرسیده بودی، نمیتوانم شرح بدهم
چيست. همینقدر میدانم اشعار من در برابر مبارزات قهرمانانه مردم بقدری
ناچیز است که گاهی خجالت میکشتم از آن یاد کنم و گاهی هم عصبانی شده
هر چه دارم پاره میکنم (تا کنون دو سه بار این کار را کرده‌ام) آنچه را هم که
در ایران گفته بودم موفق نشدم با خود بیاورم و یقیناً هنگام غارت خانه ما در
تبریز بباد رفته است. بهر حال فعلاً چند دفتر شعر دارم که با پست‌های بعد
رونوشت برخی از آنها را برایت خواهم فرستاد. و اکنون بوسیله یک قطعه
شعر نوروز - عید ملی خودمان را بتو رفیق عزیزم تبریک گفته، آرزومند
موفقیت‌های بیشتر تو میباشم.

خواهش میکنم اگر چیزی از مسکو میخواهی بدون رودزواسی بنویس تا
بفرستم.

سهیلای عزیز و ترا از دور میبوسم زاله

۱
لطفاً از وضع رفیق مبارزمان ژندی حتماً برایم بنویس. از اشعار بهار نیز اگر خبری گرفتی یا چیزی از بر میدانی مطلعم کن - از نامرتب بودن نامه بعلت کسالتی که دارم معذرت میخواهم

شروع سال نوین است و آرزو مندم	که سال نو بشما خرم و همایون باد
بهار آمد و بستان دوباره شد پر گل	خرابه‌های گلستان دوباره شد آباد
بشادی گل و شور هزار و شوق چمن،	قسم که ریشه غم را بیاد باید داد
برای ما که نهادیم جان براه هدف	چه جای غصه اگر رفت آشیان بر باد
مگر پرنده نسازد دوباره لانه نو	چو آشیانه او گشت طعمه صیاد؟
اگرچه مهر عزیزان نمیرود از دل	وگرچه خون شهیدان نمیرود از یاد
بجای ناله و فریاد لیک میکوشیم	که بر کنیم ز هر گوشه ریشه بیداد
امیدوارم بینیم جمله روزی را،	که گشته توده زحمتکش از ستم آزاد
بشادکامی نوروز مردم ایران،	شویم خرم و خندان ز نغمه‌های داد

در انتظار چنان روز ژاله میگوید

شروع سال نوین بر شما مبارک باد

نامه پنجاه و نهم

[نامه ژاله اصفهانی]

مسکو - ۲۷ ژوئن ۱۹۵۶

اعلامی بسیار عزیزم!

میخواهم ازت گله کنم. میدانی چرا؟ برای آنکه آمدی بمسکو و سراغی از من نگرفتی. میدانم فرصت کم بود، با وجود این اگر میخواستی میتوانستی مرا به بیینی [بیینی]. یعنی اگر برفقا میگفتی فوراً بمن تلفن میکردند و من با آن اشتیاق سرشاری که بدیدارت دارم نزد تو میامدم. باور کن خیلی از تو

رنجیدم زیرا هیچ نمیتوانم تصور کنم یا بهتر بگویم نمیخواهم [تأکید از ژاله اصفهانی است] تصور کنم که قلب حساس تو هم برای دیدن ژاله تلاش نمیکرد. باشد!

خوب رفیق عزیز چرا پاسخ نامه مرا ندادی؟ منتظر بودم مطابق وعده‌ایکه دادی از اشعار زیبایت برایم بفرستی و اکنونهم [اکنون هم] باز منتظرم. سهیلای عزیز کوچولو چطور است؟ بچه زبانی صحبت میکند؟ بیژن و مهرداد من بفارسی [تأکید از ژاله اصفهانی است] و روسی صحبت میکنند یعنی من سعی دارم آنها زبان مادریشان را بدانند تا فردا در ایران آزاد بتوانند با توده‌های زحمتکش میهنشان در ساختن زندگی نوین همکاری کنند - بهمین زودی از آنها عکس برداشته برایت خواهم فرستاد و آنوقت خواهش میکنم عکس دختر عزیزت را برایم بفرستی.

در نامه پیش برایت نوشتم که رساله علمی من درباره «اشعار ملک الشعراء بهار» است و شنیده‌ام اخیراً دیوان او در ایران چاپ شده است. اگر لطفاً بتوانی یک جلد دیوان او را برای من بدست بیاوری بزرگترین کمک را بمن کرده‌ای. بهار شاعر و سخنور بزرگی بود که زندگی پر جزر و مد سیاسی‌اش با خدمت بصلح جهانی پایان یافت و من دلم میخواهد بقدر وسع خودم (اگر چه ناچیز است) او را بخوانندگان شوروی بشناسانم و اگر دیوان او در دستم نباشد از عهده اینکار بر نخواهم آمد.

بهر حال خواهش میکنم هر چه زودتر بمن خبر بده که میتوانی دیوان را از ایران بخواهی یا نه [البته من منتظر نه نیستم] ممکن است رفیق علوی هم کمکی بکند. از زحمتی که قبول می کنی بسیار ممنونم. تو و سهیلای شیرینت را از دور میبوسم و منتظر نامه و مخصوصاً اشعارت هستم. ژاله